

بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن

افغانستان از حماسه تافاجعه

مروری دیگر بر

چگونگی اشغال نظامی

افغانستان بوسیله اتحاد

شوروی براساس اسناد

سری و گزارش های

فرمانده نیروهای

شوروی در افغانستان

نوشته: دکتر پرویز راجاوند

بخش شانزدهم

در نوشته‌های پیشین در مورد چگونگی لشگرکشی شوروی به افغانستان و اشغال آن کشور و نبرد همه‌جانبه مجاهدین با ارتش عظیم شوروی با استفاده از منابع مختلف سخن گفتیم. از آنجا که این رویداد از اهمیت بسیار برخوردار است، ضروری به نظر می‌رسد که علاقمندان به این سلسله نوشته‌ها از مهم‌ترین سندها در پیوند با آن آگاهی یابند. از این‌رو لازم دیدم در دو مقاله چکیده آنچه را در کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» به قلم فرمانده نیروهای اتحاد شوروی براساس اسناد محرمانه و خیلی سری که برای اولین بار انتشار یافته آورده شده است به آگاهی برسانم. در این کتاب مهم‌ترین نکات مطرح شده در مذاکرات دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و تصمیم‌های گرفته شده درباره افغانستان و مذاکرات آنها با رهبران کمونیست افغانستان و دستورهای صادر شده در این زمینه عنوان گشته است. اینها اسنادی است که فقط فردی چون فرمانده سپاه شوروی در افغانستان می‌توانسته بدان دسترسی داشته باشد. بوریس گرومف ژنرال ارتش اتحاد شوروی از زمان حضور نیروهای اشغالگر شوروی در سال ۱۹۷۹ در افغانستان در سه مرحله از نقش آفرینان و فرماندهان آن ارتش در افغانستان بوده است. او نخست در ژانویه سال ۱۹۸۰ چند روز پس از استقرار نیروهای شوروی در افغانستان از سوی وزیر دفاع به سمت رئیس ستاد لشگر ۱۰۸ مستقر در کابل منصوب می‌شود. در پاییز آن سال به فرماندهی لشگر ۵ گارد موتوریزه که در پایگاه هوایی شیندند مستقر بود ارتقا می‌یابد. او در بیشتر درگیریهای خونین شرکت فعال داشت و در پایان سال ۱۹۸۱ پس از یک دوره بیماری یکماهه نیمه و بستری بودن در بیمارستان، به رتبه سر تیپی می‌رسد و به تاشکند فراخوانده می‌شود. سپس در ۲۳ فوریه ۱۹۸۵ با اوج گرفتن جنگ بعنوان نماینده خاص ریاست ستاد ارتش و مسئول گروه نمایندگان ریاست کل ستاد ارتش در افغانستان تعیین می‌شود. در این سمت مسئولیت هماهنگی فعالیت‌های سپاهیان شوروی و ارتش افغانستان در اجرای عملیات به او واگذار می‌شود. این مأموریت تا چهارم آوریل ۱۹۸۶ ادامه می‌یابد و در آن روز کابل را به جانب مسکو ترک می‌کند.

گرومف در ۹ مه ۱۹۸۷ درجه سرلشگری می‌گیرد و براساس ابراز علاقه قبلی خود در همان ماه در مقام فرمانده کل سپاه جهلم به افغانستان بازمی‌گردد. نکته جالب آن که در موقع ابلاغ این مقام به او، ترتیب ملاقاتش با «لو کیانف» (صدر هیأت رئیسه شورای عالی شوروی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) داده می‌شود. شخصیت مزبور در ملاقاتش با او اشاره می‌کند که موضوع بیرون بردن ارتش شوروی از افغانستان در دست مطالعه است و تهیه مقدمات و اجرای آن به عهده او که سابقه لازم را در افغانستان دارد واگذار می‌شود. در آن زمان تعداد نیروهای ارتش شوروی در افغانستان به ۱۲۰/۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. گرومف در بحرانی‌ترین شرایط مسئولیت مزبور را بر عهده می‌گیرد و تا فوریه ۱۹۸۹ که کار بیرون آوردن نیروها به انجام می‌رسد در آن سمت باقی می‌ماند. گرومف که پس از آن به معاونت وزیر دفاع شوروی می‌رسد، به دلیل آگاهی از تمام تصمیم‌ها درباره جنگ و مذاکرات سیاسی مربوط به آن و داشتن نقش کلیدی در صحنه‌های نبرد و طراحی نقشه‌ها و... در کتاب کم نظیر خود اطلاعات بسیاری به دست می‌دهد و از نکات مهمی پرده برمی‌دارد که می‌کوشیم در دو سه نوشته پی‌درپی چکیده آنها را به آگاهی برسانیم.

اهمیت افغانستان برای شوروی

گرومف در آغاز کتاب درباره اشغال نظامی افغانستان و اهمیت این کار می‌نویسد: «... گسیل یگانهای رزمی در اواخر سال ۱۹۷۹ به افغانستان یکی از نقاط عطف سیاست خارجی اتحاد شوروی طی تمام سالیان پس از جنگ کبیر میهنی [جنگ دوم] به‌شمار می‌رود. آنانی که خود در نشست‌های دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون بررسی وضعیت در افغانستان حضور داشتند، اکنون در این باره لب به سخن نمی‌گشایند که چگونه در باره اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان تصمیم‌گیری شد؟ آن هنگام بر پایه کدامین معیارها اوضاع پدید آمده در افغانستان ارزیابی می‌گردید؟ چه کسی در نهایت امر گناه کشته شدن هزاران نظامی شوروی را که نه به خواست خود، خویشتر را در سرزمین بیگانه یافتند

و در نبردهای سهمگین رزمیدند، به گردن دارد؟ ...

کشور ما ویژگیهای خودش را دارد. یکی از این ویژگیها اینست که چهره واقعی رجال سیاسی و دولتمردان تنها پس از مرگ آنان، آنهم پس از سالیان دراز روشن می گردد... برای بنیاد می توانیم پیش بینی نماییم که راز سر به مهر اتخاذ تصمیم مبنی بر اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان را ما به این زودیهها نخواهیم دانست... به پندار من، اسناد برگرفته از آرشیو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیشین که برای نخستین بار در این کتاب چاپ می گردند، به تبصره‌ها و تفسیرهای بیشتری نیاز دارند...» (صص ۱ و ۲)

«... رژیم تازه کابل محکوم به پیروزی بود و حق نداشت با حکومت نظر به دلایل زیر وداع گوید: انقلاب در هیچ کشوری تازمانی که اتحاد شوروی وجود داشت، نمی توانست ناکام گردد. این امر به نوبه نخست شامل حال کشورهای هم‌مرز با اتحاد شوروی می گردید... پشتیبانی از حکومت کابل، به رهبران شوروی امکان می بخشید تا هم‌زمان به چندین هدف دست یابند. ایالات متحده آمریکا با تحمل شکست در ایران، در صدد یافتن هم‌پیمان تازه‌ای به جای آن در آسیا بود. افغانستان می توانست در صورت سیر موفقیت آمیز حوادث به چنین هم‌پیمانی مبدل گردد. برخی از گامهای محمد داود دلالت بر آن داشتند که تلاشهای ایالات متحده مبنی بر تحکیم مواضعش در خاورمیانه نزدیک به موفقیت است... آنچه را که در آوریل ۱۹۷۸ روی داد [کودتای کمونیستی در افغانستان]، می توانستیم به مثابه پیروزی استراتژیک اتحاد شوروی در منطقه ارزیابی کنیم... به رغم آنکه در مقایسه با ایالات متحده، اتحاد شوروی در ایران مواضع مستحکم تری داشت، با سرنگونی رژیم شاه و استقرار حکومت جدید، گسترش بنیادگرایی اسلامی تهدید جدیدی برایش به شمار می رفت. اندیشه‌های پان‌اسلامیسم (اتحاد جهان اسلام) در آینده می توانست از پشتیبانی چشمگیری در جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی برخوردار گردد. افغانستان انقلابی در وضعیت پدید آمده، دیوار ستبری در برابر رخه‌های اندیشه‌ها گردیده

بود...» (ص ۴)

جلسه دفتر سیاسی کمیته مرکزی در ۱۷ مارس در مسکو

در پی خیزش مردم هرات در ۱۵ مارس ۱۹۷۹ و پیروزیهای چشم گیر آن، در ۱۷ مارس دفتر سیاسی با حضور: گرومیوکو - کربلینکو، مارشال اوستینف (وزیر دفاع)، آندروف (رئیس ك. گ. ب) آلکسی کاسیگین (نخست‌وزیر) و پائوماریف (مسئول شعبه روابط بین الملل حزب) تشکیل گردید. نخست گزارش اوضاع افغانستان بر اساس گفته‌های مستشار ارشد نظامی و کاردار سفارت شوروی در افغانستان بوسیله گرومیوکو مطرح گردید:

«باند‌های خرابکاران که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها به کمک دولت پاکستان، بلکه چین و هم‌ایالات متحده آمریکا و ایران آموزش دیده و مسلح گردیده‌اند، در هرات راه سرکشی پیش گرفته‌اند... آندروفوف: بر پایه اطلاعات به دست آمده ما می دانیم که بیش از سه هزار شورشی از پاکستان به افغانستان فرستاده خواهند شد که عمدتاً متشکل از متعصبین مذهبی از میان مردمند.»

در جریان گفتگوها قرار می شود که از نظر تجهیزات نظامی و فرستادن گندم، یاریهایی داده شود. کاسیگین درباره فوریت فرستادن آنها اصرار دارد و اوستینف وزیر دفاع قول می دهد که این کار را در کوتاهترین زمان انجام دهد. او می گوید ما آمادگی داریم که طی سه شبانه‌روز نیروی لازم را به افغانستان گسیل داریم. کربلینکو اظهار می دارد: «... باید به تریه کی تأکید کنیم که هر گاه کار به اعزام سپاهیان ما بکشد، آنگاه حل این مسئله به زمینه نیاز دارد. ما نمی توانیم بدون درخواست حکومت افغانستان نیروهای خود را اعزام نماییم... افزون بر آن لازم است به تریه کی گفته شود که تاکنیک خود را عوض نمایند. تیرباران، شکنجه و اعمالی از این دست را نمی توان در مقیاس گسترده به کار گرفت... باید به تریه کی با قاطعیت گفته شود که نباید دست به عمل غیرمجاز بزنند.» (صص ۶ تا ۱۵) سرانجام در این جلسه به جمع‌بندی زیر می‌رسند:

فرستادن صد هزار تن گندم، افزایش بهای گاز

از ۱۵ روپل به ۲۵ روپل.

- مذاکره کاسیگین با تره کی و شنیدن این که خواسته‌های آنها چیست.

- گنجاندن بندی در توافقنامه مبنی بر اظهار نگرانی از مداخلات پاکستان، ایران، آمریکا و چین در امور داخلی افغانستان.

- اندیشیدن به اینکه در پاسخ اعتراض دیگر کشورها به شوروی در صورت اعزام نیرو چه باید گفته شود.

- دادن اجازه به وزارت دفاع برای مستقر کردن دو لشکر در مرز افغانستان.

تماس تلفنی کاسیگین با تره کی

پیرو جلسه دفتر سیاسی، کاسیگین مأمور می‌شود با تره کی درباره اوضاع افغانستان مذاکره کند و برخی از تصمیم‌های گرفته شده را به آگاهی او برساند. این گفت‌وگو بوسیله مترجم انجام می‌شود. تره کی در پاسخ کاسیگین می‌گوید: اوضاع خوب نیست، روبه خرابی دارد. سپس برای توجیه شکست رژیم خود در هرات اشاره می‌کند که ماجرای آنجا بر اثر حضور ۴۰۰۰ نفر نظامی ایرانی که با لباس شخصی فرستاده شده‌اند صورت گرفته که در نتیجه تمام لشکر ۱۷ پیاده، واحدهای توپخانه و دفاع هوایی در اختیار شورش کنندگان قرار دارد. (صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر صفحه ۱۲۳ جلد دوم گفته تره کی را به شدت رد کرده و آن را «بی‌حیایی» دولت دانسته است). سپس کاسیگین نظر تره کی و پیشنهاد او را می‌پرسد. تره کی بی‌پروا می‌گوید: «خواهش می‌کنیم که شما به ما کمک‌های عملی، انسانی و تسلیحاتی کنید». کاسیگین به دشوار بودن این کار و انعکاس جهانی آن اشاره می‌کند و تره کی در نهایت درماندگی می‌گوید: «تمنا می‌کنم، کمک کنید». او در مقام رهبر انقلاب راه کمک نظامی را برای دور ماندن از چشم مردم و جهانیان چنین پیشنهاد می‌کند: «من پیشنهاد می‌کنم... به روی تانکها و هواپیماهای خود، علائم افغانی بزنید. هیچ کس چیزی نخواهد دانست. نیروها را باید از جانب تورغندی و کابل به هرات سوق داد... هر گاه شما سربازانتان را به کابل بفرستید و آنها از کابل به هرات فرستاده شوند، به عقیده ما هیچ کس چیزی نخواهد دانست. همه فکر خواهند

کرد که آنها سربازان دولتی افغانی اند.»

کاسیگین می‌کوشد به او بقبولاند که با فرستادن جنگ افزار، او و یارانش دست به گردآوری نیرو بزنند ولی تره کی می‌گوید که امکان تربیت کادر برای این کار وجود ندارد و فرصت از دست می‌رود. کاسیگین در پاسخ می‌گوید «صدها افسر افغانی در اتحاد شوروی دوره‌های آمادگی را گذرانده‌اند؛ این همه افسر کجایند؟» تره کی می‌گوید: «بیشترشان مسلمانان ارتجاعی‌اند، به آنان نمی‌توانیم تکیه کنیم، به آنها اعتماد نداریم».

کاسیگین با تره کی به چانه‌زنی می‌پردازد که ما با فرستادن هواپیما، تانک، زره پوش و خمپاره شمارا تقویت می‌کنیم، شما هم از جوانان، دانشجویان و کارگران نیرو فراهم کنید. ولی پاسخ تره کی آن است که: «طبقه کارگر در افغانستان بسیار کوچک است» و جمع‌آوری و تربیت جوانان و دیگران وقت می‌خواهد. کاسیگین درباره کمک‌هایی که در دفتر سیاسی روی آن تصمیم گرفته شده و از جمله فرستادن گندم و بالا بردن قیمت گاز تکیه می‌کند ولی تره کی با التماس می‌گوید «خیلی خوب، اما بیاید درباره هرات صحبت کنیم». کاسیگین بار دیگر می‌پرسد شما نمی‌توانید چند لشکر از میان پشتیبانان خود فراهم آورید؟ تره کی با ناراحتی می‌گوید: «ما کادرهای افسری نداریم. پاکستان هم افراد و افسران خود را به لباس افغانی می‌فرستد. چرا اتحاد شوروی نمی‌تواند از بکها، تاجیکها و ترکمنها را به لباس غیر نظامی بفرستد؟ هیچکس آنها را نخواهد شناخت... ما می‌خواهیم که شما تاجیکها، ازبکها و ترکمنها را برای راندن تانکها نزد ما بفرستید، زیرا کلیه این اقوام در افغانستان شناخته شده هستند. اگر جامعه افغانی بپوشند و نشانه‌های افغانی به آنان زده شود، هیچ کس نخواهد دانست. به نظر ما این کار بسیار آسان است. نظر به تجربه پاکستان دیده می‌شود که این کار بسیار آسان است.» کاسیگین که اوضاع را تا به این حد ناجور نمی‌دانست برای آنکه پاسخ صریح دایر بر فرستادن نیرو ندهد و او را وادار به تلاش برای جمع کردن افراد کند در پاسخ می‌گوید: «البته شما مسأله ارادت کم می‌گیرید. این يك مسئله بسیار پیچیده سیاسی و بین‌المللی است. ما بار دیگر راجع به آن مشورت می‌کنیم و به شما پاسخ

گرومیگو، در تأیید نظر آندروپف، به واکنش‌های جهانی در قبال فرستادن نیرو اشاره می‌کند و آن را خلاف منافع شوروی می‌داند:

«... ارتش افغانستان مطمئن نیست. به این ترتیب هرگاه ارتش ما به افغانستان برود، تجاوزگر خواهد بود. نیروهای ما در برابر چه کسانی خواهند جنگید؟ روشن است که در برابر مردم افغانستان... زمینه در افغانستان برای انقلاب فراهم نگردیده است و تمام آنچه را ما طی سالهای اخیر با چنین مشکلات در عرصه تنش زدایی در جهان، کاهش جنگ‌افزارها و از این قبیل انجام داده‌ایم، بالشرک کشتی به افغانستان از دست خواهیم داد. البته با این کار هدیه خوبی برای چین خواهیم داشت. کلیه کشورهای غیرمتعهد رویاروی ما قرار خواهند گرفت. دیدار لئونید ایلیچ برژنف با جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا و بازدید والرئ ژسکار دستن رئیس جمهور فرانسه از مسکو نیز بر هم خواهد خورد. پرسیده می‌شود که برد ما از این کار چه است؟ افغانستان با حکومت کنونی آن، با اقتصاد در مانده و با وزن بسیار ناچیز در عرصه بین‌المللی...» (ص ۲۶)

آندروپف در مخالفت با فرستادن نیرو و این که وضع امروز با مذاکرات دیروز تغییر کلی یافته می‌گوید: «... مردم از دولت تره کی پشتیبانی نمی‌کنند... به آنان (حکومت تره کی) کمک خواهیم کرد، اما به هیچ صورت اقدام به اعزام نیرو به افغانستان نمی‌کنیم». (ص ۲۷) در پی مخالفت چرننکو، آندروپف، کاسیگین، کیریلینکو، گرومیگو و اوستینف با اعزام نیرو، کاسیگین چنین جمع‌بندی می‌کند:

«فشرده سخن اینکه، هیچ چیزی را در زمینه کمک به افغانستان تغییر نمی‌دهیم، منهای اعزام نیرو؛ به این ترتیب آنها خود به حل و فصل مسائل امور دولت با مسئولیت تر بر خورد خواهند کرد و هرگاه ما به جای آنان همه چیز را انجام بدهیم و از انقلاب دفاع کنیم، برای آنان چه کاری باقی می‌ماند؟ هیچ. مادر هرات ۲۴ کارشناس و مشاور داریم. باید آنها را از آنجا بیرون آورد». (ص ۲۸)

جلسه دفتر سیاسی با حضور برژنف

متن مذاکرات این جلسه در سند «خیلی سری»

این گفت‌وگوشنود تلفنی حساس میان نخست‌وزیر اتحاد شوروی و رئیس جمهوری (رهبر انقلاب مارکسیستی) افغانستان نکات بسیار مهمی را روشن می‌سازد، از جمله این که:

۱- آنچه کمونیست‌های افغانستان از آن به عنوان «انقلاب ثور» یاد کرده‌اند، چنان که در نوشته‌های پیشین اشاره داشتیم، چیزی جز یک کودتای حمایت شده و طرح‌ریزی شده از سوی نیروهای امنیتی شوروی نبوده است و نیز اینکه این رویداد از آغاز تا انجام از حمایت مردم بی‌بهره بوده و حتی بیشتر کسانی که تربیت شده دانشگاه‌های شوروی بودند (مانند اکثریت افسران جوان) آن را نپذیرفته و در برابر آن قرار گرفته‌اند.

۲- تره کی آدمی کم سواد، با شخصیتی پست و ناتوان از نظر رهبری بوده و از هیچ تلاشی برای حفظ موقع و مقام خود فروگذار نمی‌کرده، حتی التماس به نخست‌وزیر شوروی.

۳- فرستادن نیروهای پاکستانی به افغانستان که در سالهای نبرد و بویژه از زمان خلق طالبان پدیده‌ای چشمگیر در رویدادهای افغانستان به شمار می‌رود، از آغاز در گیربها در افغانستان مطرح بوده تا جایی که تره کی از کاسیگین می‌خواهد از الگوی پاکستان برای فرستادن سرباز به افغانستان استفاده کند.

روز بعد: کاسیگین پس از مذاکره با تره کی بار دیگر جلسه دفتر سیاسی را تشکیل می‌دهد و نتیجه گفت‌وگوهایش با تره کی را به آگاهی اعضا می‌رساند. از متن صورت جلسه چنین برمی‌آید که هیچ یک از مقامهای عالی‌رتبه شوروی اوضاع را تا آن اندازه آشفته نمی‌دانسته است. در واقع همه آنها از این که دولت انقلابی افغانستان حتی از گردآوری یک لشکر متوسط که با سلاحهای فرستاده شده از شوروی تجهیز شود عاجز باشد، شگفت‌زده می‌شوند. آندروپف با ناراحتی می‌گوید:

«... ما تعالیم لنین را درباره وضعیت انقلابی می‌دانیم. از کدام وضعیت انقلابی می‌توان در افغانستان سخن گفت؟ آنجا هیچ وضعیتی وجود ندارد. از این رو فکر می‌کنم ما تنها می‌توانیم انقلاب را در افغانستان به زور سر نیزه خود نگهداریم و این کار برای ما قابل قبول نیست. ما نمی‌توانیم خود را

بطور کامل آورده شده. نخست برژنف با اشاره به گزارش‌های مربوط به دو جلسه قبل تأیید می‌کند که نباید در شرایط موجود نیرو فرستاد. او می‌خواهد گرومیکو، اوستینف، آندرویف و کاسیگین اطلاعات و نظریات خود را مطرح کنند. گرومیکو به تشریح اوضاع بر اساس مذاکره تلفنی با امین پرداخته و این بار برخلاف گذشته، نظر امین و تره‌کی را دایر بر این که خیزش هرات بوسیله پاکستان و ایران سازمان یافته مورد تأیید قرار می‌دهد. او می‌گوید:

«... در گام نخست در هرات شورشیان به پا خاسته‌اند. این شورشیان از کجا آمده‌اند؟ آنها را از قلمرو ایران و پاکستان فرستاده‌اند. آنها با دولت رفیق تره‌کی دشمنی دارند. برای آن که اعزام آنان را به افغانستان پنهان ساخته باشند، آنان را به لباس افغانی آراسته‌اند و به این ترتیب چندین ده هزار نفر در هرات پیدا شده‌اند. این شورش را برانگیخته‌اند... حقیقت امر چه است، من نمی‌دانم، اما چنین اطلاعی به دست آمده است. می‌توان با قاطعیت کامل حدس زد که سراسر این نمایش را در صحنه افغانستان، کشورهای همجوار آن به علاوه چین، دستهای ایالات متحده آمریکا کارگردانی می‌کنند. بسیار دور از تصور است که چین، پاکستان و ایران در این نمایش نقشهای پایین تری را بازی کنند... هرگاه ارتش افغانستان از اقدامات ما پشتیبانی نکرده یا بیطرف باقی بماند، (در صورت فرستادن نیرو) آنگاه چنین می‌شود که ما با قشون خود افغانستان را اشغال کرده‌ایم. با این کار، ما برای خود وضع بس دشواری را در عرصه سیاست خارجی به وجود خواهیم آورد. ماهمه آنچه را که با چنین مشقت احیا نموده‌ایم و قبل از همه خلع سلاح را به میزانی زیاد به پشت سر خواهیم افکنند...» (ص ۳۱) گرومیکو به پیمان سالت ۲، ملاقات برژنف و کارتر، دیدار ژیسکار دستن از مسکو، تفاهم به دست آمده با آلمان اشاره کرده و می‌گوید: «... به این ترتیب به رغم خرابی اوضاع در افغانستان، ما نمی‌توانیم دست به چنین عملی چون اعزام نیرو بزنیم... سرو سامان دادن به اوضاع آنجا (افغانستان) هم دشوار است. در آنجا همه چیز نابود شده است...» (ص ۳۲)

کاسیگین در بی‌گفته‌های گرومیکو به مذاکره تلفنی مجدد با تره‌کی اشاره کرده و می‌گوید: «... وی گفت که همه چیز از هم فرو می‌پاشد و لازم است تا ما نیرو بفرستیم... به نظر رفیق تره‌کی، فراریانی که از رژیم جدید ناراضی‌اند، بعدها دست به دست هم داده و به کابل یورش خواهند آورد. آنگاه دولت وی سرنگون خواهد گردید. به همین علت او خواهش می‌کند تا با اعزام نیرو به کمک آنان بشتابیم...» (ص ۳۲)

نکته قابل ملاحظه در این گفتگوها اشاره گرومیکو و بعد اوستینف وزیر دفاع شوروی به موضوع سازمان یافتن خرابکاران بوسیله پاکستان و ایران و تعلیم آنان بوسیله چین و تجهیز آنها به سلاحهای چینی است. در مورد حضور نیروهای پاکستانی نمی‌توان شک کرد ولی درباره حضور نیروهای ایرانی با توجه به اوضاع و احوال بعد از انقلاب در ایران جای بحث خواهد بود، بویژه آن که در دو جلد اسناد لانه جاسوسی درباره افغانستان کمترین اشاره‌ای به این امر وجود ندارد. به نظر می‌رسد گفته‌های گرومیکو و اوستینف بر مبنای اطلاعاتی مقامهای ک. گ. ب. و مستشاران شوروی نیست، بلکه تکرار گفته‌های تره‌کی و امین است که برای توجیه خیزش مردم هرات می‌کوشد آن را به مداخله همسایگان نسبت دهد. اوستینف آمادگی ارتش برای انتقال سه هنگ در ظرف سه ساعت به افغانستان را اعلام می‌دارد و پیشنهاد می‌کند در مرز افغانستان دست به مانورهای تاکتیکی زده شود.

آندرویف همچنان با اعزام نیرو مخالفت می‌کند و از بازتاب منفی آن در جهان سخن می‌گوید. سرانجام برژنف نظر جلسه را چنین اعلام می‌کند که فردا ۲۰ مارس تره‌کی به مسکو احضار شود و کاسیگین، اوستینف و گرومیکو با او مذاکره کنند و سپس او تره‌کی را بپذیرد.

فراخوانده شدن تره‌کی به مسکو

در بیستم مارس ۱۹۷۹ تره‌کی برای دریافت نظریات و دستورهای سران شوروی به مسکو برده می‌شود. کاسیگین تصمیم‌های دفتر سیاسی را برای او تشریح می‌کند، پیش از آن که اجازه دهد هر گونه مطالبی را عنوان سازد. او به کمکهای شوروی اشاره می‌کند و تره‌کی را تشویق می‌کند تا

در اختیارش بگذارند تا در سطح جهانی به تبلیغات بپردازد.

پاسخ یانوماریف رئیس روابط بین‌المللی حزب کمونیست شوروی به او جالب است:

«ما از سوی خود تدبیرهای پر شوروی را مبنی بر تبلیغ پیروزیهای جمهوری دموکراتیک افغانستان اتخاذ نموده و پاسخ قاطعی به دشمنان شما می‌دهیم. ما دربارهٔ نوشتار چاپ شده در روزنامهٔ پرودا گفتگو کرده‌ایم. در شمارهٔ امروز پرودا سخنرانی شما به چاپ رسید. متن این سخنرانی از طریق رادیو برای ایران، پاکستان و دیگر کشورها پخش خواهد گردید. بدین ترتیب ما کمک می‌کنیم تا ضعف دستگاه رادیویی شما جبران گردد.» (ص ۴۶)

مشاهده می‌کنیم که اتحاد شوروی تا چه حد برای رژیم مارکسیستی افغانستان آزادی عمل قائل است! آنها حتی باید گندمشان را از آمریکا بوسیلهٔ شوروی خریداری کنند و به جای در اختیار داشتن یک فرستنده رادیویی قوی، وظیفهٔ تبلیغاتی آنها را دستگاههای خبری اکنی شوروی بر عهده می‌گیرند. تنها چیزی که به آسانی در اختیار قرار داده می‌شود عبارت است از مستشار نظامی و حزبی و جنگ‌افزار. کاسیگین در دنباله جلسه نحوهٔ برخورد خشن حکومت افغانستان با افسران و تیمساران ارتش را مورد انتقاد قرار می‌دهد و در برابر دفاع تره کی می‌گوید:

«ما هیچگونه انتقادی را بر شما وارد نمی‌آوریم. تنها می‌گوییم که ارتکاب لغزشها در زمینهٔ سیاست کادری خیلی گران تمام می‌شود. ما این کار را برای خود تجربه کرده‌ایم. شما می‌دانید که در زمان استالین بسیاری از افسران مازندانی بودند، ولی هنگامی که جنگ در گرفت، استالین ناچار شد آنان را به جبهه بفرستد. آنها قهرمانیهای زیادی نشان دادند و بسیاری از ایشان به سرداران جنگی بزرگ مبدل گردیدند. ما در امور داخلی شما مداخله نمی‌کنیم ولی می‌خواهیم نظرات خویش را مبنی بر لزوم مناسبات احتیاط آمیز با کادرها ابراز نماییم.» (ص ۴۸)

تره کی در پایان گفتگوها بار دیگر می‌کوشد با طرح مسئلهٔ تجاوز پاکستان که بوسیلهٔ چین برانگیخته می‌شود، کاسیگین را وادار سازد که

به افغانستان نیرو بفرستد. ولی کاسیگین می‌کوشد ضمن تأکید بر کمکهای نظامی و جنگ‌افزار و حمایت‌های سیاسی او را مطمئن سازد: «ما یک رشته تدبیرهایی را در نظر گرفته‌ایم که کشور شما را از تجاوز در امان نگاهداریم. من پیشتر یادآور گردیدم که یادداشت‌هایی به رئیس‌جمهور پاکستان و... ایران فرستاده‌ایم.» (ص ۴۹)

در حضور برژنف

ده دقیقه بعد تره کی در دفتر پرشکوه کار دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی با حضور کاسیگین، گرومیکو، اوستینف و یونوماریف پذیرفته می‌شود. او بدون مقدمه چینی با اشاره به رویداد هرات می‌گوید که حکومت افغانستان باید برای سرو سامان دادن به اوضاع «مساعی اعظمی به خرج دهد». او کار سست تبلیغاتی حکومت افغانستان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و دربارهٔ اصرار تره کی در مورد اعزام نیرو که به او گزارش شده بود می‌گوید: «نه اعزام سپاهیان لازم است و نه طرح علنی موضوع عدم اعزام آنان». او بر اهمیت جلب اعتماد ارتش تأکید می‌کند و می‌گوید: «... تنها می‌خواهم یک نکته را خاطر نشان سازم و آن اینکه خیلی مهم است رهبری ارتش به استحکام موقعیت خود، احساس اعتماد به نفس داشته باشد. از ارتش که کادرهای رهبری آن هر روز عوض می‌گردد، نمی‌توان انتظار بسیار داشت. این نظر افزون بر آن، به این علت عادلانه خواهد بود که تعویض کادرها با دستگیری‌های پیاپی هماهنگ باشد. زیرا بسیاری از فرماندهان با توجه به اینکه همکارانشان بازداشت می‌گردند و ناپدید می‌شوند، خود نسبت به آیندهٔ شان احساس بی‌اعتمادی می‌کنند.» (ص ۵۰) در این جلسه برژنف با تره کی به صورت یک فرد دست‌چندم برخورد می‌کند و نه تنها او اجازه سخن گفتن نمی‌دهد که از حکومت او انتقاد می‌کند و سپس او امرش را صادر می‌کند.

بارویداد هرات که در جریان آن یک مستشار نظامی و دو کارشناس شوروی کشته می‌شوند، وزیر دفاع کار آماده‌سازی نیرو را آغاز می‌کند. از جمله دور روز بعد دستور می‌دهد لشکر کماندویی هواید برای فرود با چتر در افغانستان به حالت آماده‌باش در آید. دو هنگ موتوریزه، یک لشکر زرهی در حوالی «ترمذ» جابجا می‌شوند و سه روز

بعد دو لشکر زرهی دیگر نیز در امتداد مرز مستقر می‌گردند. در ماه آوریل نیروهای مزبور دست به مانورهای جنگی می‌زنند.

گرومف برای نشان دادن ابعاد گسترده آشفستگی‌ها در افغانستان و خیزش‌های بی‌دری در جای‌جای آن کشور بخشی از آنها را زیر عنوان «تقویم درگیرها» یادآور می‌شود:

از ۲۳ مارس به بعد گروه‌های مسلح مجاهدین در بخش‌های مختلف دست به حمله می‌زنند و توفیق می‌یابند. شهرهای قلعه‌نو مرکز استان بادغیس و فرمانداری غورماج اشغال می‌گردد. شهر بالا مرغاب سقوط می‌کند، به‌جای در استان پکتیا در جوار مرز پاکستان حمله می‌شود. فرماندهی قیصار در استان فاریاب در شمال مورد هجوم قرار می‌گیرد. به‌پادگانهای فرمانداری اسمار و منطقه مانوگی در استان کنر در شرق حمله می‌شود.

بر اساس اخبار و اطلاعات مربوط به آشفستگی‌ها در افغانستان، کمیته مرکزی تجزیه و تحلیلی درباره علل و خامت اوضاع در افغانستان انجام می‌دهد و نکاتی پیرامون اقدامات احتمالی در زمینه کمک به رهبران جمهوری دموکراتیک افغانستان ارائه می‌کند:

«... نقطه ضعف دولت انقلابی این است که این دولت تاکنون برای خود تکیه‌گاهی واقعی در ارگانهای اداری-سیاسی، ولایتی، شهری و روستایی ایجاد نکرده است تا زحمتکشانش از طریق آنان در اداره امور دولت هم در مرکز و هم در روستاها سهیم شوند. رویدادهای اخیر ایران که به بنیادگرایی در سرتاسر خاور اسلامی دامن زده، دربرانگیختن عملیات ضد دولتی روحانیون در افغانستان نیز جهش تازه‌ای بخشیده است. نابسامانی‌هایی که دامنگیر رهبران جمهوری دموکراتیک افغانستان است به این دلیل پیچیده‌تر می‌گردد که حزب دموکراتیک خلق هنوز به یک سازمان سیاسی سراسری توده‌ای مبدل نگردیده است. کارگران پیشاهنگ و کشاورزان فقیر به‌صورت بسیار کندی به حزب جذب می‌گردند. حزب تاکنون نتوانسته است آن محافل جامعه افغانی را که می‌توان به سوی انقلاب متمایل گردانید، زیر تأثیر خود بیاورد، مانند: روشنفکران، کارمندان

دولتی، خسرده بورژوازی و لایه‌های زیرین روحانیون... این حزب به موجودیت خود نه تنها به مثابه یک حزب محدود، بلکه هم فرسوده در نتیجه مبارزات درون‌گروهی میان گروهکهای خلق و پرچم ادامه می‌دهد. برجسته‌ترین رهبران گروه پرچم یا نابود شده یا از کارهای حزبی برکنار گردیده و یا از ارتش و دستگاه دولتی رانده شده‌اند... روشن است که پس از پیروزی انقلاب آوریل هنگام حل و فصل ناهنجاریهای درون حزبی و مسایل دولتی اکثر آغز شها، اختناقهای ناموجه و تسویه حسابهای شخصی صورت گرفته و در روند بازرسی پرونده‌های بازداشت‌شدگان از خشونت استفاده شده است. نارضایتی از خشونت‌های بی‌دلیل به ارتش که تکیه‌گاه مهم رژیم بوده و هست نیز سرایت کرده است... بسیاری از فرماندهان با مشاهده این که همکارانشان بازداشت شده و ناپدید می‌گردند، احساس بی‌اعتمادی کرده، از بازداشت شدن می‌ترسند... رخدادهای هرات همچنان ضعف کارکرد سیاسی و تبلیغی حزب دموکراتیک را در میان مردم نشان داد... بی‌تجربگی سیاسی رهبران افغانستان در اوج رخدادهای هرات هنگامی ظاهر گردید که روشن شد آنان پیامدهای سیاسی ناشی از اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان را درک نمی‌کنند... بدین ترتیب تصمیم مامبنی بر خودداری از برآوردن خواهش رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر اعزام نیروهای شوروی به هرات، کاملاً درست بوده است». در پایان مواردی که برای نجات حکومت کمونیستی باید مورد توجه قرار بگیرد در ۹ ماده عنوان شده است. در این مواد گذشته از اشاره به این که چگونه باید رهبران حکومت افغانستان را به ایجاد وحدت نظر و از بین بردن اختلافها و ایجاد پایگاه در بین مردم تشویق کرد به دو مورد اساسی نیز توجه شده که یکی عبارت است از نزدیک شدن حکومت به روحانیون و اینکه دولت به پیگرد آنها نمی‌پردازد و دیگری این که:

«لازم است تا به متقاعد ساختن رهبران افغان در مورد لزوم مراعات جدی نظم حقوقی معین مبتنی بر نظم انقلابی و بر ضرورت برخورد نرم‌تر در رابطه با کاربرد اقدامات اختناق آمیز و خشونت بار ادامه داد». این ماده روشنگر آن است

بهای ۵۳ میلیون روبل (نزدیک به ۱۵۰ میلیون دلار) شامل ۱۴۰ دستگاه آتشبار و خمپاره‌انداز، ۹۰ دستگاه خودرو زرهی، ۴۸ هزار قبضه مسلسل و تفنگ خودکار، هزار دستگاه نارنجک‌انداز و ۶۸۰ عدد بمب. تجهیزات بهداشتی به بهای ۵۰۰۰۰۰ روبل (معادل یکصد هزار دلار) در ماههای ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۹. در ماه مه صد عدد بالون آتشزا و ۱۶۰ عدد کاست بمبی، «ولی تحویل بمبهای گازی با مواد مسموم کننده زهری امکان ندارد». جمله آخر حکایت از آن دارد که مارکسیست‌های افغانی برای حفظ موقعیت و سلطه خویش از هیچ اقدامی روگردان نبوده‌اند و برای ایجاد وحشت و از پای در آوردن مردم قصد داشته‌اند اسلحه شیمیایی و گازهای کشنده به کار گیرند. در این پیام سری شده همانطور که به تریه کی در مسکو یادآور شدیم از کمک به صورت اعزام نیروهای نظامی خودداری خواهد شد.

سازمان دهی شوروی برای فرستادن نیروهای نظامی

با آن که دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و شخص برژنف در تمامی مذاکراتشان براساس تجزیه و تحلیل اوضاع جهانی فرستادن نیروی نظامی را به شدت نفی می‌کردند و می‌کوشیدند تریه کی و امین را از اصرار در این زمینه منصرف کنند، ولی در عمل با آشفتن تر شدن اوضاع مقامهای شوروی بدون آنکه شرایط جهانی تغییری کرده باشند احساس کردند که نمی‌توانند به راحتی افغانستان و حکومت کمونیستی آن را از دست بدهند. آنها در عین حال که نمی‌خواستند به توافق‌های حاصله در زمینه مسابقه تسلیحاتی با آمریکا و از جمله پیمان سالت ۲ لطمه‌ای وارد شود، و نمی‌خواستند تفاهم با آلمان و فرانسه را با خطر مواجه سازند، خود را در شرایطی می‌دیدند که اگر در برابر خیزش مردم افغانستان تن به تسلیم بدهند از یک سو اعتبارشان سخت زیر سؤال خواهد رفت و از سوی دیگر در مرزهای جنوبی شان دولت دیگری با تکیه بر نگرش‌های اسلامی و دینی شکل خواهد گرفت که می‌تواند در جمهوریهای آسیای مرکزی تأثیرگذار باشد. آنها شکست در افغانستان را نه تنها بُرد غرب و آمریکا

که بر خورد خسونت بار و محاکمه‌ها، شکنجه‌ها و کشتارها تا چه اندازه بوده که رهبران شوروی را که خود حکومتگرانی بی‌رحم و خشن بوده‌اند به واکنش واداشته است. این گزارش و تجزیه و تحلیل به امضای گرومیکو، آندروف، اوستینف و پونوماریف رسیده است. (صص ۵۲ تا ۵۹)

در ماه آوریل به گونه‌ای گسترده بر خیزش‌ها در بادغیس، پکتیا، کنر، تخار، انجیرستان، گردیز، جلال‌آباد، خوست، ارزگان، بدخشان و... افزوده می‌شود. سرانجام امین نخست‌وزیر از نماینده شوروی تقاضای کمک می‌کند که ۱۵ تا ۲۰ فروند هلیکوپتر رزمی با مهمات و پرسنل برای نبرد در کابل و مناطق مرکزی در اختیار آنها گذارده شود. مصوبه کمیته مرکزی یک جمله کوتاه است که به امضای ن.و. اگرار کف ابلاغ می‌شود: «مصلحت نیست این کار انجام شود». (ص ۶۰)

به مستشار ارشد نظامی در افغانستان اطلاع داده می‌شود که به حفیظ‌الله امین نخست‌وزیر گفته شود طی ماه مارس - آوریل ۲۵ فروند هلیکوپتر جنگی هر یک مجهز به ۵ تا ۱۰ محموله مهمات به افغانستان تحویل می‌شود.

در ماهنامه رویدادها از ۲۲ آوریل تا ۲۳ ماه مه به رشد روزافزون خیزش‌ها و درگیریها در سراسر کشور اشاره شده است: در شاهراه گردیز-خوست، استان ننگرهار، حوالی بلخ، آفاکپرک در جنوب باختری مزار شریف، دره سوف، استان زابل، استان کنر، غزنین، پکتیا، سمنگان، اطراف کابل، پلچرخ و پل علم در مرکز استان لوگر، غوریان، منجان در جنوب بدخشان، اسعدآباد و اسمار، بغلان، دوشی، خنجان، وازه و گومال در مرز پاکستان، جوزجان، ارزگان، بامیان، غور و هرات. به این ترتیب جایی نیست که در آن آرامش باشد و حکومت کمونیستی به مفهوم واقعی کلمه بر آن حاکمیت داشته باشد.

تریه کی و امین مصرانه تقاضای کمک فوری دارند. دفتر سیاسی در مسکو موضوع را بررسی می‌کند و خیلی سری به سفیر شوروی در کابل گفته می‌شود که با تریه کی دیدار و تصمیمات اتخاذ شده در زمینه کمکهای شوروی را به آگاهی او برساند. این کمکها عبارت است از: فرستادن سازوبرگ جنگی بدون عوض تا سال ۱۹۸۱ به

می دیدند که نگران توسعه نفوذ چین بودند و نمی خواستند قدرتی چون چین به عنوان یک کشور کمونیستی که با شوروی مارکسیست بیش از غرب ضد کمونیست رود رویی و اختلاف داشت در افغانستان صاحب نفوذ گردد.

دلیل تأخیر در فرستادن نیرو به افغانستان نه تاکنون به روشنی از راه انتشار اسناد محرمانه معلوم شده و نه گرومف به آن اشاره دارد. می توان گفت یکی از دلایل عمده این امر نارضایتی سران کرملین از تره کی و بویژه امین بوده است. بعد از درگیری میان تره کی و امین و کشته شدن تره کی زمزمه هایی وجود داشت که دوران قدرت جناح حزب دموکراتیک خلق به پایان رسیده و باید قدرت به شاخه پرچم که به نظر شورویها فرمانبرداری بی چون و چرا داشت و قادر بود در برابر نابخردها، ستم ها و خشونت خلقی ها از خود چهره مردمی تری نشان دهد سپرده شود. به همین دلیل دیدیم که در آستانه تحویل قدرت به کارمل، نیروهای شوروی در فاصله چندروز آماده گذشتن از مرز و اشغال افغانستان شدند. این نکته به روشنی از دستورالعمل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه خیلی سری که برای سفارتخانه های شوروی در توضیح چرایی و چگونگی اعزام نیرو به افغانستان و عواملی که ضرورت این کار را توجیه می کرد فرستاد استنباط می شود.

هدف کمیته مرکزی از فرستادن نامه مورد نظر این بود که سفارتخانه های اتحاد شوروی با توجه به مفاد آن بتوانند حرکتی تبلیغاتی در برابر موج مخالفت با اشغال نظامی افغانستان آغاز و اقدام کشور شوراها را توجیه کنند. در این نامه در مورد دولت مارکسیستی حفیظ الله امین چنین آمده است: «... اعمال اشتباه آمیز، اگر روشن تر بگوییم اعمال مستبدانه و مظالم حفیظ الله امین و نقض ابتدایی ترین حقوق از جانب او، اختلاف گسترده در رابطه با کلیه اشخاصی که با او موافق نبودند، از جمله آنانی که در روند سالیان متمادی بر ضد رژیم شاهی مبارزه کرده بودند و فعالانه در انقلاب آوریل سهم گرفته بودند، به این کارزار رنگ و بوی دیگر بخشیده بود. اخیراً حفیظ الله امین با برکنار ساختن دبیر کل پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان،

نیروهای ارتجاعی خارجی از این زمینه ها بهره برداری همه جانبه ای می کردند. آنان گسیل گروه های بزرگ مسلحانه (عمدتاً از قلمرو پاکستان)، را تشدید بخشیده، دارو دسته های گوناگون رزمنده را با اسلحه و پول و از این قبیل تجهیز می کردند. امپریالیسم آمریکا و سیا (CIA) و همچنان رهبران یکن به مشابه نیروهای عمده عمل به چنین سیاستی به شمار می رفتند. ولی در افغانستان نیروهای پیداشدند که قاطعانه ضد حفیظ الله امین برخاستند. او را نابود کرده و ارگانه های تازه رهبری حزب و کشور را ایجاد نمودند... بیک کارمل، به عنوان صدر حزب و دولت گماشته شد. بیانیته او خطاب به خلق افغانستان، در راستای استقلال ملی افغانستان، اتحاد خلق، اجرای مشی مترقی و دموکراتیک، مراعات قانون و ایجاد نظم حقوقی پایدار، مبتنی بر مناسبات انساندوستانه با مردم... رهبران جدید دولت و حزب، به اتحاد شوروی با این تقاضا مراجعه نمودند تا به آنان کمکهای سیاسی و مادی شامل پشتیبانی نظامی ارائه کند. اتحاد شوروی تصمیم گرفت، چنین پشتیبانی را انجام دهد...» (ص ۷۳)

به روشنی از متن این دستورالعمل درمی یابیم که آمریکا و چین بعنوان دو قدرت عمده هر دو به یکسان در مورد دخالت در افغانستان متهم شده اند و پاکستان بعنوان اصلی ترین کشور در کار آموزش و فرستادن نیروهای مسلح معرفی شده است. از سوی دیگر، می بینیم که اتحاد شوروی طی چند ماه تره کی و امین را سرگرم می سازد و فرستادن نیروی نظامی را بعنوان یک استراتژی اصلی با توجه به شرایط جهانی نفی می کند ولی با کشته شدن امین و به قدرت رسیدن بیک کارمل نیروهای آماده شده در مرز به حرکت درمی آیند و به اشغال افغانستان می پردازند. نکته قابل تأمل آن که آیا اگر شورویها

در همان آغاز کار و پس از خیزش مردم در هرات به تقاضای تره کی پاسخ مثبت داده بودند و نیروی نظامی فرستاده بودند، امکان بیشتری برای سرکوب مردم افغانستان نمی داشتند؟

چگونگی آماده سازی نیرو و اشغال افغانستان

از آغاز ماه دسامبر آماده سازی نیرو برای گذشتن از مرز و اشغال افغانستان آغاز می گردد. این نیرو می بایست از قلمرو دو نیروی بزرگ نظامی که عبارت بودند از «فرماندهی نظامی ترکستان» و «فرماندهی نظامی آسیای میانه» سازمان دهی شود. به این ترتیب سپاه چهارم شامل سه لشکر موتوریزه، یک تیپ تهاجمی کماندو، یک هنگ ویژه موتوریزه، تیپهای توپخانه، موشک انداز و پدافند هوایی و همچنان چندین یگان مختلف رزمی و خدمات پشت جبهه تأسیس گردید. «برای بسیج و تکمیل لشکرهای مستقر شده، بیش از ۵۰۰۰۰ افسر، درجه دار و سرباز نیروهای ذخیره ارتش احضار گردیدند. جهت تأمین نیازهای سپاه نزدیک به ۸۰۰۰ کامیون در اختیار مؤسسات تولیدی گذاشته شد. برای هر دو فرماندهی نظامی این آرایش نظامی بزرگترین آرایش در نیم قرن اخیر بود». (ص ۶۵) سرانجام در بعد از ظهر ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ «گردان ویژه اکتشافی، لشکر ۱۰۸ زره دار از مرز دولتی افغانستان و شوروی عبور کرد. همزمان با آن هواپیماهای ترابری نیروی هوایی با سربازان و جنگ افزارهای مربوط به لشکر ۱۰۳ کماندوی هوایی از فراز مرز گذشتند. کماندوهای این لشکر با چتر به فرودگاه کابل فرود آمدند. . . . با فرار سیدن بامداد ۲۸ دسامبر، لشکر ۱۰۸ موتوریزه کاملاً در شمال خاوری کابل مستقر گردید و با نیروهای لشکر ۱۰۳ کماندوی هوایر، ارتباط برقرار ساخت. . . . تا واسط ژانویه ۱۹۸۰ استقرار نیروهای اصلی سپاه چهل عمدتاً تکمیل گردیده بود. . . . طی شش ماهه نخست سال، نیروهای سپاه چهارم با اعزام لشکر ۲۰۱ موتوریزه و دو تیپ ویژه دیگر تقویت گردید». (صص ۶۷ و ۶۸)

در نخستین روز، نیروهای مزبور با یک حادثه و یک برخورد مواجه گردیدند. در نیمه شب، بر اثر برخورد یک هواپیمای ترابری با قلعه کوه ۴۴ سر نشین آن جان سپردند و اولین تلفات به نیروهای

متجاوز وارد گردید. همچنین در موقع حرکت نیروها به سوی فیض آباد مرکز استان بدخشان نخستین مقاومت مردمی به ظهور رسید. نکته قابل توجه آن که گرومف آن را به «باسماج»ها نسبت می دهد. با سماج نامی است که روسها به رزمندگان آسیای مرکزی که بعد از انقلاب اکتبر برای آزادسازی سرزمین های خود می جنگیدند داده بودند. این نهضت تا اواخر دهه سوم قرن بیستم نیز در کوهستانهای تاجیکستان توانمند بود، اما سرانجام استالین با یورش شدید آن را سرکوب کرد. جمعی از رزمندگان از مرز گذشتند و در شمال و شمال خاوری افغانستان باشند شدند.

نکته قابل توجه در یادداشتهای گرومف آن است که وقتی او برای نخستین بار به سمت رئیس ستاد لشکر ۱۰۸ در حومه کابل منصوب می شود متوجه می شود که فرماندهی لشکر بر عهده همشاگردی سابقش سرهنگ میرونف است. دوستش به او یادآور می کند که برای فرستادن نیرو «از یکسال به اینسو آمادگی گرفته شده بود. چندین بار سپاهیان لشکر پنجم کشکا (ترکمنستان) و لشکر ۱۰۸ ترمز (ازبکستان) را به حالت آماده باش کامل نظامی در آورده و بسیج نموده بودند». (ص ۸۴) بنابراین روسها بر اثر فشار مقامهای کمونیست افغانستان برای حفظ موقعیت خود ناچار به این اقدام نگشتند بلکه از آغاز به قدرت رسانیدن کمونیست ها با یک کودتا، قصد داشتند افغانستان را به اشغال در آورند ولی نگران بازتابهای این کار بودند.

شورویها، چنان که بیشتر اشاره شد، بلافاصله بعد از حرکت نیروهایشان به سوی افغانستان خود را برای یک فعالیت شدید تبلیغاتی و توجیه این عمل آماده کردند.

نخستین واکنش در همان ۲۹ دسامبر از سوی کارتر رئیس جمهور آمریکا صورت گرفت که بر ژرف به آن پاسخ داد. بر ژرف در آغاز نامه خود متذکر شد که همزمان با فرستادن نیرو به افغانستان، سفیر آمریکا در مسکو از دلیل این اقدام آگاه شده است. او همچنین بر مسئله رویارویی با تجاوز خارجی تأکید کرد و نوشت: «می خواهم یکبار دیگر تأکید نمایم که اعزام یگانهای محدود نیروهای شوروی به افغانستان یک هدف دارد: همکاری و همیاری در راه زدایش تجاوز

خارجی...» (ص ۷۳) نکته جالب این که در پاسخ کارتر دایر بر این که چرا در آستانه اعزام نیروهای نظامی با آمریکا مشورت نشده می نویسد: «اجازه بفرمایید از شما پرسیم - آیا شما با ما پیش از آنکه به استقرار همه جانبه نیروهای دریایی تان به آبهای هم مرز با ایران در خلیج فارس دست زدید، و در بسیاری دیگر از مواردی که می بایست حداقل مارا در جریان می گذاشتید، با ما مصلحت کرده بودید؟...» (ص ۷۴) به این ترتیب می توان دریافت که توافق های کلی میان دو ابرقدرت در مورد حوزه های نفوذ آنها وجود داشته و می دانسته اند که هر مانور و تجاوزی در آن حوزه ها با واکنش سخت پیش بینی نشده مواجه نخواهد شد.

مقامهای شوروی که خود را حاکم اصلی افغانستان می دانستند، خط مشی سیاسی حکومت دست نشانده کارمل را نیز نکته به نکته مشخص و دیکته می کردند. گرومیکو در یک گفت و شنود تلفنی با شاه محمد دوست وزیر خارجه افغانستان به تفصیل در ده ماده موضوعی را که او باید در اجلاس شورای امنیت بر آنها تکیه کند گوشزد می کند. در ماده دوم حتی یاد آور می شود که «لحن» سخنانش چگونه باید باشد: «شمار فیک وزیر، دلایل فراوان در اختیار دارید که نه به عنوان یک متهم، بلکه به عنوان یک طرف در الزام و محذور سخنانی نمایید... به این ترتیب خیلی مهم است تا دفاع نکرده، بلکه پیگیرانه حمله نمایید... لازم است مخصوصاً تأکید نمایید که اتحاد شوروی در پاسخ به درخواست های پی در پی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان از رهبری اتحاد جماهیر شوروی به اعزام بخشی محدود از نیروهای خود [حدود صد هزار نفر] به افغانستان مبادرت ورزیده است... ممکن است تاریخ وار ثابت بسازید که در رابطه با مداخلات پی در پی نیروهای خارجی در امور داخلی افغانستان، این کشور ناچار گردیده بود که چندین بار به خاطر کمک نظامی به اتحاد شوروی مراجعه نماید... بایست دقیقاً خاطر نشان ساخت که اعزام بخشی محدود از نیروهای نظامی شوروی تنها به منظور کمک به افغانستان در امر دفع تجاوز

خارجی به ویژه از قلمرو پاکستان جایی که اردوگاههای فراریان افغان در اثر مساعی ایالات متحده، دیگر کشورهای غربی و چین به مرکز پرورش و اعزام گروههای متعدد مسلح مبدل گردیده، صورت گرفته است... شاید لازم باشد، تا ماهیت حفیظ الله امین به مثابه یک دیکتاتور که پیرو اندیشه و عمل به اختناق و ترور جمعی برضد مردم کشور بود، افشا گردد... لازم است یادآوری گردد که رهبری جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان حاضر است در عمل به دین اسلام احترام نموده و پیگیرانه با جنبش عدم تعهد همبستگی نشان بدهد... ما برایتان مدارک زیادی را از جمله درباره پایگاههای نظامی آمریکا تهیه دیده ایم. ما این موارد را به دست رفیق سافرو و نچوک (واسیلی استیپانویچ - کارشناس مسایل افغانستان، بعدها وزیر مختار سفارت شوروی در کابل) که صرفاً برای ارائه کمک مشورتی به شما، به نیویورک اعزام می گردد، مطابق آرزو مندیهایی که قبلاً به شما ارائه داشتیم، می فرستیم... دیدارها و تبادل افکار را ممکن خواهد بود که به نوبت در ساختمانهای نمایندگی شوروی در جنب مقر سازمان ملل یا در ساختمان سر کنسولگری شوروی انجام دهید. بهتر است فاش نکنید که سافرو و نچوک برای یاری به شما به نیویورک آمده است. رسماً او به عنوان عضو هیأت شوروی در اجلاس مجمع عمومی که هنوز به کار خود ادامه می دهد، فرستاده می شود».

(صص ۷۶ تا ۸۰)

به این ترتیب اتحاد شوروی با به قدرت رسانیدن کارمل و اشغال کامل افغانستان بر تمامی زمینه های داخلی و سیاست خارجی افغانستان حاکمیت بی چون و چرایی باید و اجازه نمی دهد هیچ فرد و مقامی در حکومت دست نشانده افغانستان بدون دستور صریح و روشن و دیکته شده از سوی مسکو سخنی بگوید و عملی انجام بدهد. چنین شیوه ای برای مردم افغانستان و نیروهای مجاهدین سخت حقارت آمیز بود و از این رو در کوتاه مدت در سراسر خاک افغانستان نیروهای سازمان یافته چریکی مبارزه ای سهمگین را آغاز کردند و کوشیدند دشمن متجاوز و اشغالگر و حکومت دست نشانده آن را بیرون برانند و به زیر بکشند. نبردها از پایان ژانویه ۱۹۸۰ آغاز گشت.